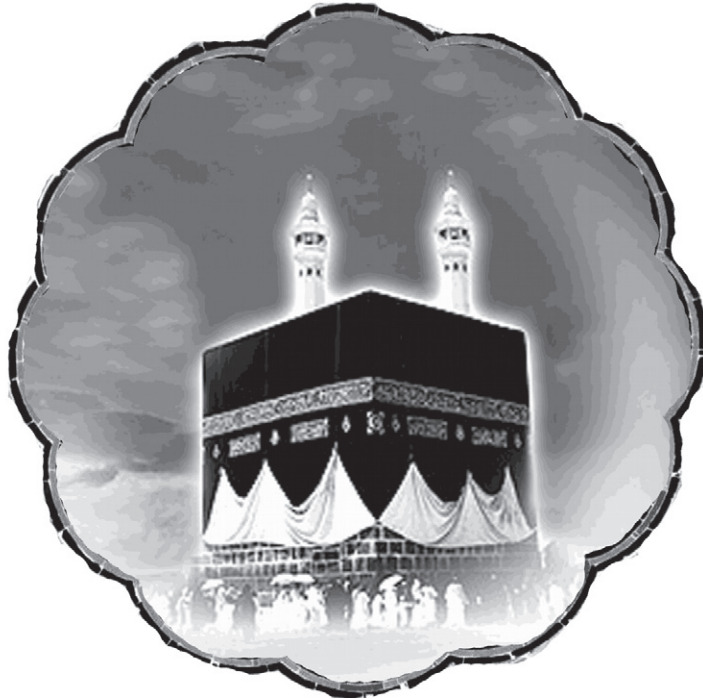


تقد
و
معرفی کتاب



الرحلة المغربیه (سال ۶۸۸ق.)

به اهتمام: لیلی سعید سویلم الجهنی / اصغر قائدان



مدخل

به ثبت تفصیلی و کامل سفر خود و دیده‌های خویش، از هنگام ترک موطن تا بازگشت به آن، پرداخته‌اند. برخی نیز آنچه در هنگام سفر دیده‌اند را تدوین و گروهی دیگر، وضعیت مردمی را که در شهرهای مسیر می‌زیسته‌اند، توصیف کرده‌اند.

اکنون آنچه پیش روی شماست، چهره‌ای جدید از مدینه منوره را ترسیم می‌کند و نویسنده آن، یکی از سفرنامه‌نویسان مغربی، در قرن هفتم هجری است.

روند حرکت کاروان‌های مسافران و زائران مغربی هرگز از حرمین شریفین (در مکه مکرمه و مدینه منوره) قطع نشده است و چه بسیار از این مسافران، شرح سفرهای خود را به تفصیل تدوین و برای ما بر جای گذاشته‌اند. این نوشته‌ها، بیانگر نزدیکی تفکر آرای نویسندگان آن‌ها و اهدافی است که انگیزه‌های آنان را برای تدوین این سفرنامه‌ها روشن می‌سازد. برخی از این سفرنامه‌نویسان،

شرح حال سفرنامه نویسنده (عبدری):

وی محمد بن محمد بن علی بن احمد، ابو عبدالله الحیحی العبدری است که سفرنامه‌اش به نام خود او (عبدری) معروف گردیده و او در اصل اهل بلنسیه^۲ است و نسبش به بنی عبدالدار می‌رسد. عبدری در قریهٔ «حاحه» در مغرب ساکن بود و به منظور انجام حج در سال ۶۸۸ق. وارد باجه و تونس و قیروان شد و سپس از اسکندریه گذشت و از همان مسیر نیز به موطن خود بازگشت.

در منابع تاریخی، از سال وفات او یاد نشده است. شاربونر، بخش‌هایی از این سفرنامه را در مجلهٔ الأسبویه (جلد ۴، شماره ۵) به چاپ رسانیده است. عبدری نوشتن این سفرنامه را از تلمسان آغاز می‌کند که، در ربیع الأول سال ۶۸۹ از آن حرکت کرد و پس از انجام حج، بار دیگر از همان راه بدانجا بازگشت و به شهر خود؛ جایی که سفرش را به انجام رسانید، وارد شد. او شیوه و روش خوبی در تمامی سفرنامه‌اش دارد.^۳

توصیف سفرنامه و محتویات آن

عبدی از قریهٔ حاحه، در نزدیکی شهر الصویره بر ساحل اقیانوس اطلس را در روز ۲۵ ذی‌قعدة سال ۶۸۸ برای انجام مناسک حج و زیارت حرم شریف نبوی، به قصد مکه مکرمه و مدینه منوره ترک کرد. او شرح تفصیلی سفرش را هنگام رسیدن به تلمسان آغاز کرد. عبدری و ابن جبیر^۴ با همدیگر نقاط اشتراکی دارند؛ از جمله

این که هر دو سفرنامهٔ خود را به‌طور زنده و مستقیم در زمان خود و نه در پایان سفرشان تدوین کرده‌اند. سفر عبدری حدود دو سال طول کشید و او در این مدت، در برخی از شهرها و شهرک‌ها، افزون بر مکه و مدینه، اقامت گزید و یا از آن‌ها عبور کرد؛ از جمله تلمسان، الجزایر، قسنطنیه، تونس، طرابلس، برقه، اسکندریه، قاهره، الخلیل، قدس، فاس که از همین شهرها دوباره به قریهٔ خود؛ یعنی حاحه بازگشت.

متأسفانه، عبدری در سفرنامه‌اش زمان اقامت در هر شهر و دیار را به‌طور دقیق و منظم ثبت نکرده است اما بر حسب آنچه از سفرنامه‌اش می‌توان دریافت، این است که وی دوره‌ای طولانی در شهر تلمسان اقامت کرده و این از اشارهٔ روشن وی به هنگام ترک تلمسان برداشت می‌شود.^۵ همچنین در هنگام رفت و بازگشت به تونس و قاهره وارد شد. او در بازگشت، هنگام گذشتن از قاهره بیمار شد و از این‌رو ناگزیر در این شهر ماند تا بهبودی یافت^۶ و سرانجام به اسکندریه رسید که این بخش از سفرنامه‌اش به هنگام رسیدن به آن پایان می‌یابد.^۷

عبدری در نگارش سفرنامه‌اش، روشی محکم برای خود برگزید و آن توصیف سرزمین‌ها و وضعیت ساکنان آن مناطق است. این روش بر این اساس بنا شده است که در آن «نه توریه و نه اشارهٔ تلویحی و نه خوب جلوه دادن بدی‌ها و نه بد جلوه دادن خوبی‌ها وجود ندارد»^۸ عبدری از این روش

در نگارش سفرنامه‌اش عدول نکرده و در آن از چیزی خبر نداده، مگر آن که آن را دیده است. او خود اکراه داشته چیزی را که ندیده توصیف کند و یا از آن خبر دهد؛ زیرا کسی که چیزی را ندیده توصیف آن برایش مشکل است و چه بسا به اشتباه بیفتد؛ همانگونه که خود در سفرنامه‌اش گفته است.^۹

عبدری همانند ابن جبیر و سبّتی^{۱۰} از عواطف دینی برخوردار بوده که منبع آن، درک و فهم صحیح از دین است و این امر از محتویات سفرنامه‌اش آشکار می‌شود؛ به گونه‌ای که او چیزی نمی‌پذیرد جز آن که مستند به قرآن و سنت باشد و جز آن را پیروی از عقاید فاسد می‌داند. از نمونه آن، همان چیزی است که به هنگام توصیف غار ثور، که پیامبر خدا و همراهش ابوبکر به‌هنگام هجرت آن را برای مخفی شدن انتخاب کردند، می‌گوید: «چون که دهانه غار تنگ و کمتر از دو وجب است لذا در میان مردم مکه شایع شده است کسی که نتواند داخل این غار شود زنازاده است!

عبدری این باور را با شدت تمام به عنوان یک عقیده و باور فاسد توصیف و از آن دوری می‌کند.^{۱۱}

در بسیاری از قسمت‌های سفرنامه، طبع لطیف عبدری در انتخاب کلمات نیکو و شیرین در توصیفات شهرهایی که از آن عبور کرده، دیده می‌شود؛ مانند تلمسان که می‌نویسد: «شهری بزرگ، مرتفع و کوهستانی، زیبا منظر و... ساکنان آن مهربان و

دارای اخلاق نیک هستند.»^{۱۲} با همین احساس لطیف، علاقه به فرزندان و خانواده‌اش را در بسیاری از جاها و موقعیت‌ها آشکار می‌سازد؛ مثل زمان رسیدنش به قیروان که قصیده‌ای مشفقانه برای پدرش می‌سراید.

از سوی دیگر، این سفرنامه صبغه علمی و نقادانه خود را نیز حفظ کرده است؛ زیرا نخستین چیزی که عبدری پس از توصیف هر شهر و دیاری، هنگام گذر از آن، می‌پردازد، بررسی حیات علمی و تمدنی آن شهر است. حقیقت آن‌که وی از حیات علمی بسیاری از شهرهایی که از آن گذشته، راضی نیست و از این امر خشنود نمی‌شود؛ به گونه‌ای که بر وضعیت آنجا از این جهت تأسف می‌خورد و اگر میان منطقه‌ای با منطقه دیگر امتیاز و تفاوتی قائل شود آن را در وضعیت علمی آن منطقه می‌بیند و آنچه مردم آن مناطق در این زمینه برخوردارند را یادآور می‌شود. او انتقاد تند در این خصوص را رها نمی‌کند مگر در مورد تونس که وضعیت علمی آن را می‌ستاید و سخن در موردش را طولانی می‌سازد.^{۱۳}

نمی‌توان از انگیزه‌های که باعث روند انتقادآمیز تند عبدری در خصوص وضعیت علم و علمای شهرهایی که از آن عبور کرده گذشت؛ زیرا

اولاً: او در این کاوش نیت صادقانه‌ای دارد و می‌کوشد به تنبّه و دقت نظر به دور از هر غرض شخصی یا غرور و تعصب کورکورانه بپردازد.

ثانیاً: این دیدگاه مورد اشاره در نوع

خود از جهتی، به سوی کمال یابی است و به کمتر از آن راضی نمی‌شود و امور را با مقیاس خود می‌سنجد؛ زیرا برای عالم آن می‌خواهد که تصوّر می‌کند نه آن که در واقع و به عینه وجود دارد، لذا انتقادش بیشتر می‌شود.^{۱۴} این مطلب را ما نمی‌توانیم به راحتی بپذیریم ولی جز احترام برای آن (نظر) قائل نمی‌شویم. دیگر آن که این سفرنامه‌نویس از آگاهی وسیعی برخوردار است و این در تمام صفحات سفرنامه که در آن به مناقشات علمی در فقه و حدیث و تفسیر و جغرافیا و تاریخ و لغت و عروض پرداخته است به چشم می‌خورد و آنچه به وسعت علم و آگاهی عبدری دلالت دارد فراوانی کتاب‌هایی است که در سفرنامه‌اش به آن‌ها اشاره و از آن‌ها نقل می‌کند و حتی آن را در معرض پاسخ‌گویی و نقد قرار داده و یا بر آن‌ها تعلیقاتی می‌افزاید؛ خواه در باره فقه باشد یا حدیث و تفسیر و جغرافیا و تاریخ یا لغت؛ از جمله این کتاب‌ها می‌توان به «مناهل الحج» (ناصر الدین بن منیر)، «الاقبال الکامنه فی القرآن» (حسن بن فضل) و «السیره» (ابن اسحاق) اشاره کرد. این سفرنامه‌نویس البته تنها به نقل از آن‌ها بسنده نکرده، بلکه آنچه خطا و اشتباه در آن‌ها بوده را تصحیح و یا تکمیل کرده است.

زبان عبدری به زیبایی و روانی کلمات ممتاز است. اگر چه در بعضی مواقع این عبارات نیاز به رجوع به فرهنگ‌نامه‌ها و معجم‌ها دارد مثل «الموماة، اللو، الفدغد»،^{۱۵}

این سفرنامه نویس می‌کوشد تا افکارش را به ساده‌ترین صورت ممکن تعبیر و تشریح کند و اگر چه به سجع گرایش می‌یابد اما این سجع مقبول و بدوی، از پیچیدگی و سختی است. عبدری به همین گونه تمایل دارد که در سفرنامه‌اش از ضرب المثل‌های رایج، ابیات شعر، منظوم و منثور زیاد به کار گیرد.^{۱۶}

و آخر این که سفرنامه عبدری از لحاظ پردازش، به حیات علمی در شهرها و تمدن‌های اسلامی که در طی ربع آخر قرن هفتم دیده است، اهمیت ویژه‌ای دارد؛ به این گونه که از بلوغ و تکامل آگاهی و علوم در آن دوران که البته در شخصیت عبدری بهره‌های عمیق علمی و اطلاعات وسیعش جلوه گر شده است، پرده بر می‌دارد. سفرنامه در زمان خود مملو از اطلاعات موثق و ارزشمندی است که از اوضاع اجتماعی برخی از شهرها و نواحی مورد زیارت وی به دست می‌دهد.

تفصیل و شرح مشاهدات عبدری از

مدینه منوره

عبدری در روز دوشنبه، برابر با ۲۵ ذی حجه سال ۶۸۶ق. پس از برگشت از مکه مکرمه و انجام فریضة حج، به مدینه وارد می‌شود و دو روز در آنجا می‌ماند و در روز چهارشنبه، برابر با ۳۰ همان ماه، آنجا را ترک می‌کند. او در طی این دو روز، تنها حرم شریف نبوی و قبرستان بقیع را زیارت می‌کند.

عبدری در سفرنامه‌اش مدینه منوره را

این گونه توصیف می‌کند: «شهری با ظاهری نیک و آراسته و درخشنده و پر رونق بر روی زمین...»^{۱۷}.

ما در این توصیف، مقصود او از واژه «ملاحه» را اینگونه برداشت می‌کنیم که یعنی مدینه شهری با عمران و آبادان بوده و سازمانی نیکو داشته است. اگر توصیفی که از این عمران کرده ما را قانع نمی‌سازد، به جز اشاره‌های گذرا و متفرقه از اینجا و آنجا، از جمله اشاره به دیوارهایی که از آثار قدیم هستند و خاک دیوارها چنانکه ذکر می‌کند به رنگ قرمز است و نشان می‌دهد که از خشت ساخته شده بودند و شاید از جنس سنگ، گچ در جدار بیرونی البته این سنگ‌ها به مرور زمان ریخته شده و مواد داخل آن آشکار گشته است؛ همان‌طور که ما گاهی در بعضی بناها مشاهده می‌کنیم. برای دیوارهای شهر تعدادی در بوده که عبدری تعداد آن را ذکر نکرده و یا اسامی و موقعیت جغرافیایی آن‌ها را نگفته است که بتوان نزدیکی توصیفات او را با روایات و گفته‌های ابن جبیر دریافت.^{۱۸}

در اینجا اشاره دیگری به دارالوضو می‌کند که ملک منصور^{۱۹} در نزدیکی باب السلام - یکی از ابواب حرم - در سمت غرب بنا کرده است. این دارالوضو را عبدری چنین توصیف می‌کند:

«بنایی است وسیع و بسیار محکم که در آن آبی جاری است که آب آن به خانه‌های پیرامون تقسیم و جاری می‌شود و برای

هر خانه‌ای به یک اندازه می‌رسد.»^{۲۰}
عبدری در این مورد، جز آنچه که ذکر آن رفت، سکوت می‌کند؛ زیرا وی بیشترین توجه و عنایت خود را معطوف تحقیق در باره وضعیت علم و عالمان و نه وضعیت شهرها و ساکنان آن ساخته است.

شاید عجیب باشد که عبدری به جستجوی سرچشمه و منابع آب‌های داخل مدینه نمی‌پردازد اما وقتی با چاهی روبه رو می‌شود که سببی از قبل آن را توصیف کرده،^{۲۱} او نیز آن را برای ما شرح می‌دهد. ما از این کار و فلسفه آن چیزی جز آنچه خود در سفرنامه‌اش ذکر کرده، نمی‌دانیم؛ «کاروان ما در مدینه جز یک روز یا مقداری از روز را توقف نکرد و من نیز در این زمان فرصت یافتم و کوشیدم در این شهر تأمل کنم و اوصاف آن را به ذهن بسپارم و چه بسا در این زمان اندک، به رغم مشغله‌های زیاد و وظایف دینی و دنیوی، چیزهایی را درک کنم.»^{۲۲}

مدت زمان ماندن وی در مدینه کوتاه بود، به رغم اشتغال به زیارت حرم و ادای نماز در آن و آماده شدن برای ترک مدینه، همه این‌ها در مجموع فرصتی را برای شناخت سرچشمه‌های فراوان آبی از جمله منابع چاه‌ها فراهم نمی‌ساخت اما در خصوص چاه (امام) علی علیه السلام تنها تذکر می‌دهد که «آثار آن بر پا ولی متروک است»^{۲۳} و این نشان دهنده آن است که در مورد این چاه و بازسازی آن، اهمال صورت پذیرفته و به اطراف و پیرامون

آن توجهی نشده است.

او از بیشه و یا باغی در مدینه سخن می‌گوید که در آن نخلی بزرگ به چشم می‌خورد. زمین آن شوره زار و به وسیلهٔ صخره‌ها و سنگ‌های آتش فشانی سیاه احاطه شده بود.^{۲۴} او آن را با دقت در سفرنامه‌اش توصیف می‌کند؛ مدینه در داخل یک فرورفتگی قرار گرفته که کوه‌ها و مناطق صخره‌ای و سنگلاخی و نیز سنگ‌های آتشفشانی تقریباً از تمامی جهات آن را احاطه کرده بودند و این فرورفتگی دارای خاک‌های تازه و خوب بود، البته به رغم شوره‌زار بودن برخی از آن، پس مردم مدینه به مرور زمان، در اصلاح آن کوشیدند و آن را به واحه و یا آبادی مهم زراعی در منطقهٔ حجاز تبدیل کردند. فراوانی چاه‌ها و مناسبت آب و هوا در این امر، برای زراعت به آنان یاری کرد.^{۲۵}

عبدری بیشتر مردم مدینه را رافضی (شیعه) می‌داند^{۲۶} ولی در خصوص این که آغاز تشیع در مدینه چه زمانی بوده تحقیق و بررسی نمی‌کند. در این رابطه، باید به دو مطلب مهم اشاره کنیم:

اولاً، شهر مدینه هرگز از اهل سنت خالی نبوده است؛ آنان برای خود قاضی، امام جماعت و خطیب داشته‌اند. به همین گونه، حرم شریف نبوی هرگز از دورس مربوط به مذاهب چهارگانه خالی نبوده است.

ثانیاً، مدینه برای مدتی طولانی؛ یعنی حدود ۵ قرن در سلطهٔ خاندان مهنا، که یکی

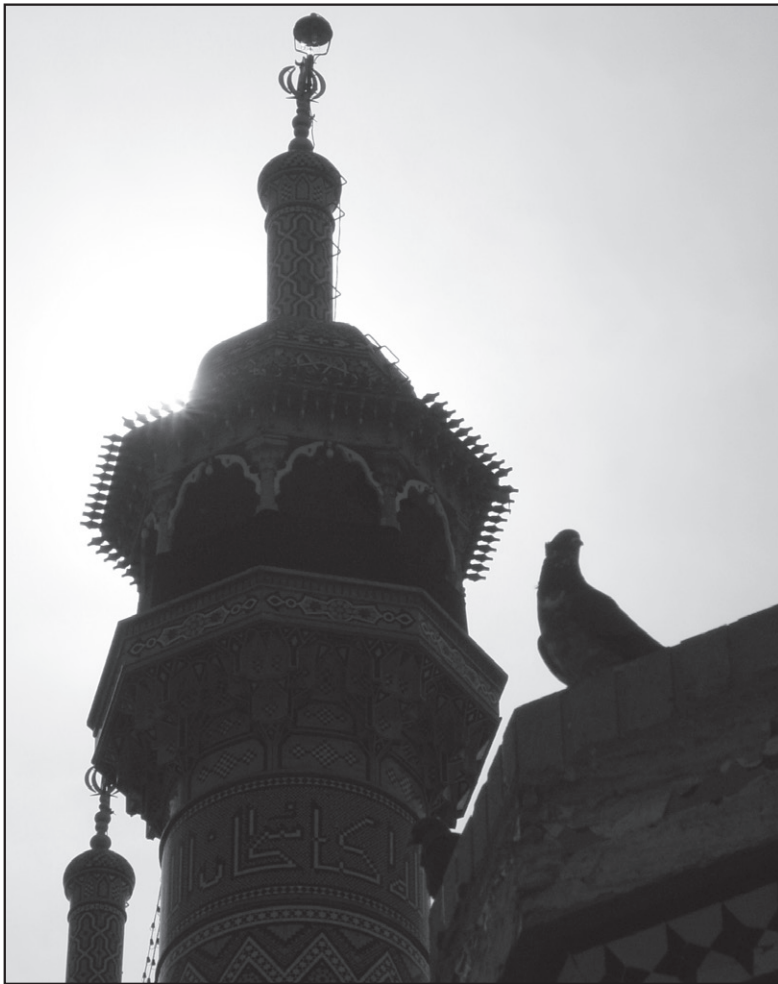
از شاخه‌های خاندان و (نوادگان) حسین علیه السلام است، رشد کرده است و این خاندان تحت تأثیر فاطیمان بودند که برای مدت زمانی این شهر تحت سلطهٔ آنان قرار داشت و تشیع آل مهنا، تشیع امامیه بوده که البته در بیشتر اوقات تشیعی افراطی^{۲۷} نبوده است و دلیل ما این است که آنان از پذیرش بسیاری از آداب و مراسم بدعت آمیز فاطیمان سرباز زدند؛ مثل مراسم روز عاشورا و یا میلاد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله. حقیقت این است که تشیع آل مهنا میان تعدادی از امیران آنان وارد نشد و این را می‌توان از برخورد و روابط حسنهٔ آنان با اهل سنت مدینه فهمید. آنان همواره می‌کوشیدند اختلافاتی را که میان دو گروه شیعه و سنی در مدینه وجود داشت بر طرف کنند و بهبود بخشند؛ از جمله آنان می‌توان به: جمار بن شیحه و سعدبن ثابت، منصور بن عطیه و عزیر ابن هیازع اشاره کرد.^{۲۸}

علاوه بر آنچه گفتیم، عبدری به پژوهش در بارهٔ زندگی و حیات اقتصادی مردم مدینه هم اهتمام داشته است. او یاد آور می‌شود که مردم مدینه از هر لحاظ نسبت به ورود کاروانیان حج محبت می‌ورزند، هر آنچه برای خرید نیاز داشته باشند؛ مانند خرما، علف، شتر و غیره برای حاجیان و زائران فراهم می‌سازند. یاد آور می‌شویم که این چیز نیز به این موضوع در سفرنامه‌اش در خصوص مردم حجاز و بویژه ساکنان مدینه اشاره کرده است.

آنان برای رفع نیازمندی‌های حجاج

کممک می کردند. به ایشان شتر کرایه می دادند و شیر، آب، خرما و هیزم می فروختند. عبدری، مانند ابن جبیر، به توصیف اضافی در خصوص حرم نبوی شریف، بر اساس آنچه دیده است می پردازد و می توان انتظار داشت آنچه در آنجا رخ داده و اطلاعاتی از آن، در سفرنامه سبتی دیده نمی شود را بشناسیم و

نسبت به آن آگاه شویم.^{۲۹} حرم (نبوی) آنگونه که وی توصیف می کند «به شکل مسجدالحرام در مکه مکرمه است ولی از لحاظ مساحت کوچک تر از آن است؛ یعنی به شکل مستطیل است که در میان آن، فضایی پوشیده از شن های قرمز قرار دارد و از چهار سمت در احاطه شبستانها



(رواق‌ها) واقع شده است.^{۳۰} پنج شبستان (رواق) در سمت جنوب، چهار شبستان در سمت شمال و سه شبستان در سمت شرق و چهار شبستان در سمت غرب واقع است. این شبستان‌ها (رواق‌ها) به لحاظ تعداد، با آنچه در سفرنامه ابن جبیر آمده، هم خوانی دارد جز شبستان‌های سمت شمال، که عبدری آن‌ها را چهار شبستان و ابن جبیر ۵ تا دانسته است. این مسأله مربوط می‌شود به زمانی که حرم را پس از آتش سوزی بازسازی کردند. در آن هنگام یکی از شبستان‌های سمت شمالی را داخل صحن مسجد کردند لذا تعداد آن‌ها به ۴ کاهش یافت.^{۳۱}

عبدری در توصیف حرم نبوی می‌نویسد: «و در میان آن، فضایی پوشیده از شن‌های قرمز است»^{۳۲} از توصیف وی در مورد این فضا، فهمیده می‌شود فضایی که این رواق‌ها را حاطه کرده، در موردش اختلاف است؛ زیرا بر اساس آنچه که سبتی در سفرنامه‌اش یاد آور شده، پوشیده با شن نبوده است. بر این اساس، مقصود این سفرنامه‌نگار (عبدری) از آن فضا، محوطه باز و غیر سرپوشیده‌ای است که در وسط حرم قرار داشته است.

آن گونه که عبدری می‌نویسد: در سمت شمال این فضا که در میان حرم است، «نخل‌های کوچک سبز و شکوفا» بوده که نسبت به آن‌ها توجه و عنایتی می‌شده است.^{۳۳} از توصیف او با واژه «کوچک»، دانسته می‌شود که زمان زیادی از عمر این درخت و نخل نگذشته بود و این به همان دلیل است که سبتی در سفرنامه

خود از آن سخنی نگفته است.

حرم به همین گونه، دارای سقفی بلند با دیوارهای سفید بوده، اما او از تزیین دیوارها و نقوش و طرح‌های روی آن‌ها به تفصیل سخن نمی‌گوید، مگر با این عبارات که می‌توان آن را دریافت «منظره‌ای نیکو و اعجاب‌انگیز داشت».^{۳۴} اگر چه وی تعداد ستون‌های مسجد را خود نمی‌شمارد ولی کسی در آنجا به وی می‌گوید تعداد آن‌ها به ۲۶۷ می‌رسد. این تعداد، کمتر از آن تعدادی است که ابن جبیر در سفرنامه‌اش نوشته و ما نمی‌توانیم به آن اعتماد کنیم؛ زیرا عبدری خود نسبت به تعداد آن تأکید ندارد و آن را شمارش نکرده است.

اما «محراب»؛ طبق آنچه عبدری نوشته، در آن زمان این گونه (که اکنون هست) نبود. او می‌نویسد: این محراب «بلند و بدون تزیین» است.^{۳۵} و می‌افزاید: «در دیواره آن، جسم بر جسته سیاه نرم، مانند سر چوب آبنوس مخروط و وجود داشته که در زمان حیات پیامبر خدا ﷺ در دیوار قبله قرار داشته و آن حضرت، هنگام اقامه نماز در کنار آن، به منادی نماز (مکبر) برای صاف کردن صفوف نمازگزاران تذکر می‌داده‌اند».^{۳۶} بر اساس آنچه که عبدری توصیف می‌کند، مردم به شدت برای لمس کردن این جسم و تبرک جستن، به سوی آن می‌رفتند و لذا برای آن پوستی نمانده است؛ چون حاجیان لباس خود را به آن می‌مالیدند و چه بسا برخی نیز قسمت‌هایی از آن را برای لمس کردن، با خود می‌بردند و این در حالی است که نمی‌دانستند حقیقت آن

چیست، «مانند عادتشان در موارد دیگر».^{۳۷} اما در خصوص «منبر»؛ بر اساس آنچه عبدری به ما خبر می‌دهد، در هنگام آتش سوزی مسجد (۸۸۶ ق.) این منبر سوخته است و از آن جز قطعه‌ای که داخل منبری دیگر قرار داده‌اند، نمانده و مردم دست‌های خود را از کنار آن داخل سوراخ کرده و آن را برای تبرک لمس می‌کنند.^{۳۸} این خبر را ملک ظاهر بیبرس به سال ۶۶۶ ق. برای مسجد ارسال داشته^{۳۹} و این همان منبری است که ما در سفرنامه سبتی به آن اشاره کردیم. منبر به گفته عبدری «ساذج» است (که تعریب از فارسی است) و معنای آن این است که هیچ نقشی بر روی آن وجود ندارد.^{۴۰}

اما «حجره و مرقد شریف»؛ مهم‌ترین چیزی که وی در مورد آن نوشته، این است که: با سنگ مرمر از پایین تا سقف پوشیده شده است. در سفرنامه ابن جبیر آمده است که تنها یک سوم پایین آن با سنگ مرمر پوشیده شده و پیرامون آن را ضریحی چوبین با دو در احاطه کرده است؛ یکی از آن درها در غرب و دیگری در شمال بوده اما قبر شریف آن حضرت دارای دیواری یکپارچه و بدون در است و بر آن پارچه زیبایی آویزان شده است که البته بزرگ و دراز نیست و در سال یکبار تعویض می‌شود.

در گوشه حجره شریف، آنجا که دیوارهای غربی و جنوبی به هم پیوند می‌خورند، صندوقی چوبین در داخل دیوار قرار گرفته که در برابر سر مبارک پیامبر خدا

ﷺ واقع است و این همان صندوقی است که ابن جبیر پیشتر از آن یاد کرد. این صندوق در آتش سوزی مسجد سوخت و از آن چیزی نماند جز نقره‌ای که صندوق با آن تزیین شده بود و آن را بعد از بازسازی، با طلا، محکم بر روی صندوق چسبانده‌اند و بقایای صندوق سوخته را در داخل همان صندوق جدید قرار دادند و در جای پیشین گذاشتند.^{۴۱}

مخزن روغن

در بخش شمالی فضایی که حرم را در میان گرفته، خانه‌ای است مربع با بنایی تازه که به عنوان مخزن مورد استفاده قرار می‌گیرد. ابن جبیر آن را در سفرنامه اش «قبة الزيت» یا مخزن روغن نامیده است.^{۴۲} او می‌نویسد: این مخزن در همان منطقه است و در واقع دستیابی به آن، به سبب آن که در وسط قرار دارد، ممکن است کار برد آن، تهویه هوا برای اشیای داخل مخزن و در درجه اول حفظ حرم به هنگام آتش سوزی یا تخریب بنا باشد.^{۴۳}

اما از درهای حرم، چهار باب آن باز می‌شود؛ دو باب در ضلع غرب؛ مانند «باب السلام» و «باب الرحمه» و دو در دیگر در ضلع شرق؛ مانند «باب جبرئیل» و «باب النساء». در این میان، نام دو در همچنان محفوظ مانده و به همان نام‌هایی است که در سفرنامه ابن جبیر آمده است؛ یعنی باب الرحمه و باب جبرئیل و دو باب دیگر که «باب الخشیه» و «الرجاء» نام داشته‌اند به «باب السلام» و «النساء» تغییر یافته‌اند. در آنجا باب دیگری در سمت شرقی حرم

قرار دارد که ما را به شکافی در زمین با پله‌ای به سوی حجره‌های پیامبر ﷺ در سمت جنوب هدایت می‌کند. گفته می‌شود آن‌ها خانه‌ها و اتاق‌های همسران پیامبر خدا ﷺ بوده است اما عبدی از این موضوع می‌گذرد؛ زیرا حجره عایشه همان حجره‌ای است که منبر پیامبر ﷺ و ابوبکر و عمر در آنجا قرار دارند و حجره‌های باقی‌مانده نیز در توسعه دوران ولید ابن عبدالمکک به حرم ملحق شد.

و عبدی در آن موضوع (پرداختن به آن در) محق است. اگر اخبار مورخان مبنی بر این که حجره‌های همسران پیامبر ﷺ به فرمان ولید داخل حرم شده متواتر باشد.^{۴۴}

دلیل پرداختن عبدی به آنچه که مردم نقل می‌کنند، اولاً: گستره آگاهی او است؛ (همانگونه که پیش از این گفتیم) و ثانیاً: کوشش و سعی اوست بر رسیدن به یقین و ثابت شدن آنچه که نقل می‌کند و لذا حکم او، حکمی عقلی و دقیق است. همان‌گونه که او نظر ما را در این که این باب، خوخته ابوبکر مذکور در حدیث نیست^{۴۵} و شاید جالب و شگفت‌انگیز باشد که بینیم، خانه‌ای که در سفرنامه ابن جبیر از آن به «خانه ابوبکر» یاد شده، در سفرنامه عبدی - پس از گذشت یک قرن - به حجره‌های همسران پیامبر ﷺ رسیده است و این قضیه برای ما این اختلاف را کشف می‌کند که شیوع برخی از اخبار به معنای درستی آن نیست بلکه نقلی است میان عوام و تکراری بی تحقیق است.

مئذنه

حرم مطهر سه مئذنه داشته و این همان تعدادی است که در سفرنامه ابن جبیر نیز آمده است. تنها اختلافی که میان آن دو سفرنامه نویسنده وجود دارد، موقعیت و محل مناره‌ها است؛ ابن جبیر گفته است: دو مأذنه در دو گوشه شمالی یا گوشه دیوار شمال و سومی در گوشه شرقی متصل به سمت قبله واقع است. اما عبدی اشاره می‌کند که دو مئذنه در دو رکن جنوبی یا بر رکن دیوار سمت جنوب است و سومی در آخر مسجد واقع شده است. حقیقت آن است که ما معتقد نیستیم که موقعیت مئذنه‌ها تغییر یافته؛ زیرا در منابع تاریخی ذکر شده که آن‌ها در جای خود، که ابن جبیر نقل کرده، باقی مانده‌اند. حتی با تجدید بنای حرم پس از آخرین آتش سوزی به سال ۸۸۶ ق،^{۴۶} روشن است که این اشتباه در کتابت و تصحیف عبارت عبدی در قسمت مربوط به مئذنه‌ها رخ داده است. جایی می‌گوید:

«در مسجد سه مئذنه است؛ دو عدد در دو رکن جنوبی و دیگری در آخر مسجد^{۴۷} است. به گمان ما این تصحیف و اشتباه در کتابت، در گفته او این گونه بوده است: حکم جنوبیین شاید جوفین یا شمالی باشد؛ زیرا مغربی‌ها حکم جوف را به معنای شمال به کار می‌برند. این امر برای ما روشن می‌سازد که موقعیت مئذنه‌ها همان‌گونه که بوده ذکر شده است؛ یعنی دو عدد بر گوشه دیوار سمت شمال و یکی در گوشه جنوب شرقی،

همان مئذنه‌ای است که عبدری می‌گوید در آخر مسجد قرار داشته است.

عبدری همچنین به گنبدی یکدست سفید متمایل به تیره (خاکستری) که بر بالای حجره شریف ساخته شده اشاره می‌کند. سفرنامه او نخستین سفرنامه‌ای است که به این گنبد اشاره دارد و این به آن سبب است که این گنبد تا قبل از سال ۶۷۸ که سلطان منصور قلاوون به ساخت آن فرمان داد، وجود نداشته است. گنبد چنانکه او توصیف کرده، بلند و مرتفع بوده که از مسافت دور دیده می‌شده و به چشم می‌آمده و از همه آثار اطرافش بلندتر بوده است؛ گویی منتظر استقبال از دوست یا راهنمای کاروان و سخنگوی بی‌زبان و پند دهنده بدون سخن است. عبدری ما را شگفت زده می‌کند که بدین گونه با این گنبد سخن می‌گوید و این امر بر آن نکته که ما پیشتر از رقت طبع و احساس او سخن گفتیم تأکید دارد، که در ذکر اوصاف و تصویر و استفاده از عبارات و جمله‌ها منعکس گردیده است. و شاید آنچه که احساسات او را تحریک کرده به آن سبب است که این گنبد بر فراز قبر پیامبر خدا ﷺ قرار یافته است و در آنجا بقعه و قبری شریف‌تر از قبر آن حضرت نیست.

عبدری به هنگام ورود به مدینه با امام جماعت حرم نبوی، که البته نامش رانمی‌آورد، دیداری کرده و از جهل و علم و معرفت کم‌وی سخن می‌گوید. ما نمی‌توانیم مطالب وی در باره جهل آن امام جماعت را بپذیریم؛ به ویژه اگر به سفرنامه سبتی، که مدینه را چهار

سال قبل از عبدری زیارت کرده، مراجعه کنیم. او از امام جماعت حرم ستایش می‌کند؛ این فرد که احمد بن عثمان بن عمر مصری بوده به سبتی اجاز؛ روایت داده است.

بعید نیست که در خلال سفر این دو سیاح، امام جماعت مسجد تغییر یافته و یا عبدری در صدور نظر و حکم در مورد این مرد عجله کرده و در مورد همه ابعاد علم و آگاهی وی به ویژه به سبب کوتاهی مدت حضورش در مدینه، اطلاعی نداشته است.

سرانجام، باید گفت آنچه که عبدری در سفر نامه‌اش در مورد حرم نبوی آورده - اگرچه دقتش بر اندازه ابن جبیر نیست - اما دارای اهمیتی ویژه است؛ زیرا این سفرنامه متأخر از آن (ابن جبیر) است و از لابلاهای آن می‌توان آنچه پس از بازسازی حرم در آن رخ داده را روشن ساخت. همچنین او به وضعیت حرم، قبل از آتش سوزی دیگری که در نیمه آخر شب سیزدهم ماه رمضان ۸۸۶ رخ داده، توجه و تأکید دارد؛ به ویژه سفرنامه‌هایی که مورد مطالعه قرار گرفت، این توجه و عنایت را به اندازه‌ای که باید و شاید در این خصوص نداشته‌اند.

سفرنامه عبدری در مورد دیگر مساجد مدینه منوره تقریباً خالی از هرگونه توصیف است. جز مسجد قبا که تنها اشاره‌ای به آن دارد. از این اشاره برداشت می‌شود که وی به زیارت مسجد قبا نرفته، بلکه به دیدن آن از دور اکتفا کرده است؛ بگونه‌ای که خود می‌گوید: «و قبا و از مساجد آن شهر است. در سمت شرق که دارای بنا و مئذنه‌هایی

است که چشم را خیره می‌سازد»، اما عجیب آن است که در این سخن، وی موقعیت قبا را در شرق ذکر می‌کند، با این که قبا در جنوب مدینه واقع است و این نشان می‌دهد که این سیاح در تعیین سمت‌ها و جهت‌ها دچار پریشانی است و این همان چیزی است که ما پیش از این با آن در باره موقعیت مئذنه مسجد النبی ﷺ با آن برخورد کردیم.

عبدری به زیارت مقابر و مشاهد صحابه و صالحین در بقیع اهتمام می‌ورزد؛ به گونه‌ای که برای کاری جز آن بیرون نمی‌رفته است. مشاهدات او در مورد بقیع - چنانکه توصیف می‌کند - چنین است:

«این مقابر دارای بناها و گنبد‌های محکم و بلندی است که محکم‌ترین و شاخص‌ترین آن‌ها به لحاظ بنا، گنبد عثمان بن عفان است که رفیع، وسیع و زیبا است. در کنار آن، گنبد عباس قرار دارد. اما ارتفاع گنبد مالک بن انس به اندازه سینه انسان است و کف آن نیز با سنگریزه پوشیده شده است. بر بالای سر او نیز سنگی را مشاهده کرده که بر روی آن نوشته شده: «امام مالک بن انس رضی الله عنه، در ربیع الأول، سنه ۱۷۹ از دنیا رفت، ولادت او در ربیع الآخر سال ۹۳ بود.»^{۴۸}

این در حالی است که در دو سفرنامه پیشین (سفرنامه ابن جبیر و سبئی) از این موضوع و مشاهده عبدری یاد نشده است و این نشان می‌دهد که او در عصر پس از آن دو در مدینه بوده است. در زیر هر گنبد یا بنا، که عبدری از آن عبور کرده، بیشتر از یک

قبر وجود داشته، جز گنبد مالک بن انس که غیر از قبر او، قبر دیگری در آن نبوده است. بی شک سفر عبدری، اگر چه به هدف ادای فریضه انجام شده، لیکن در کنار آن، به بحث در باره علم هم می‌پردازد؛ مانند سفرنامه سبئی، اما در روش پرداختن به آن، میان آن دو اختلاف است؛ سبئی از شهرهایی که می‌گذشت، اهتمام به ملاقات با اهل علم داشت و از آن‌ها اجازه روایت می‌گرفت، اما عبدری وضعیت علم و علما از شهرهایی که عبور می‌کرد را کوتاه و موجز می‌نویسد و عنایتی به افزایش آگاهی در خصوص کسانی که با آن‌ها ملاقات کرده، ندارد. به همین اندازه که بتواند حکم کند آن‌ها اهل علم و معرفت هستند، بسنده می‌کند.

عبدری در توصیف حیات علمی در مدینه منوره، از این رویه و شیوه خارج نمی‌شود و در این خصوص یاد آور می‌شود که در مدینه «به رغم جدیت در تفحص و اصرار بر دریافت و تکرار سؤال در مورد کسی که به علم موصوف است و نه کسی که به تخصصی از تخصص‌های شناخته شده آگاهی دارد» کسی را ندیده است.^{۴۹}

در نگاه عبدری، امام جماعت حرم شریف نبوی دارای علم و آگاهی لازم که بتواند واجبات را ادا کند، نیست و او را به جهل و نا آگاهی توصیف می‌کند و ما ناچاریم در اینجا متذکر شویم که این سیاح در صدور رأی و اندیشه در مورد حیات علمی در مدینه و دیگر شهرهایی که از آن

عبور کرده، نه هدفی برای سرزنش کردن داشته و نه از روی هوای نفس بوده، بلکه او به عوامل و دلایلی استناد می‌کند که پیش از این در بارهٔ ویژگی‌های این سیاح گفتیم که شاید مهم‌ترین آن، وسعت آگاهی و علم او است که وی آگاهی‌های دیگران را با آن می‌سنجد و مقایسه می‌کند و از کسانی که فاقد آن هستند، سخن می‌گوید.

ما معتقد نیستیم که حیات علمی فعال در مدینهٔ منوره که سببی در سفرنامه‌اش توصیف کرده، رو به افول بوده و به سوی جهل و نادانی می‌رفته است. آنچه که ترجیح دارد این است که عبدری پس از وصف حیات علمی مدینه، این نکته را یاد آور می‌شود که در حرم با یکی از همسایگان و مجاوران آن دیداری داشته که نامش عقیف الدین ابو محمد عبدالسلام بن محمد بن مزروع بصری خرما فروش بوده و او چنانکه شیخ حسن الهیئه توصیف می‌کند، معاشرتی نیکو دارد؛ او «در سرزمین‌ها سفر کرده و از شیوخ روایت شنیده و سرانجام در مدینه سکنی گزیده است.»^۵ عبدری نیز از وی در خواست اجازهٔ روایت کرده و او نیز به چه از وی روایت کند، اجازه داده است. این بصری از همان علمای مدینه است که سببی در گذشته با او دیدار داشته و شرح حال او را در سفرنامه‌اش (که از سفرنامهٔ عبدری ۴ سال فاصلهٔ زمانی دارد) نگاهشته است.

نکتهٔ دیگری از این سیاح نمی‌یابیم که بخواهیم در توصیف حیات علمی مدینه به آن اشاره کنیم جز این که او دو روز بیشتر

در مدینه نمانده است. چنانکه خودش در سفرنامه‌اش می‌نویسد: «و این مدتی بسیار کوتاه است که نمی‌توان در مورد چیزی حکمی صادر کرد.»

عبدری در حجاز قصیده‌ای در مدح پیامبر خدا ﷺ سروده و به گفتهٔ خودش، آن را از شیخ عقیف الدین که پیشتر از آن سخن گفته شد، شنیده است. کسان دیگری هم آن را از شیخ عقیف الدین شنیده و ثبت کرده‌اند و شیخ نیز به خط خود به آنان اجازه داده است. این قصیده از ۱۴۲ بیت دلنشین و شیرین و آسان فراهم شده و در آن پیچیدگی نیست و از الفاظ غریب و مهجور بهره نگرفته است. می‌توانیم آن را به سه بخش تقسیم کنیم:

اولین بخش آن، که کوتاهترین است، توجیهاً و نصایحی است که سفرنامه نویس برای خوانندگانش فراهم ساخته که آنان را تشویق می‌کند فرصت‌ها را اغنیمت بشمارند و دامن خود برچینند (آستین بالا زنند) برای رسیدن به ثواب مسافرت به مکهٔ مکرمه و مدینهٔ منوره.

بخش دوم اختصاص به مکهٔ مکرمه و اعمالی یافته که باید یک حاجی در آنجا انجام دهد؛ یعنی مختصری از مناسک حج.

و قسمت سوم یا آخرین آن، که طولانی‌ترین قسمت‌ها است، سخن کوتاهی دارد از مدینهٔ منوره، و طیبه، معهد الأحاب، ربیع المصطفی و سپس به مدح و ستایش پیامبر خدا ﷺ می‌پردازد و آن را با سخن از نبوت پیامبر ﷺ که عیسی علیه السلام و نیز منادیان در عصر جاهلیت آن را فریاد زدند و کاهنان و

رهبانان به آن خبر داده‌اند جلا می‌دهد. او در مورد آن حضرت اینگونه سروده است:

«زبان از ادای حق او قاصر است، اگر چه به طور خستگی ناپذیر و با کوشش تمام، هر چه می‌تواند در آن مورد بگوید.

پس به اندازه خود برای او بگو، نه به اندازه کمالش و صحیفه عشق و دلباختگی را بر افراز که هرگز آن را نمی‌توان انکار کرد.»

از این قصیده می‌توان فهمید که عبدی خود را آماده سکونت و مجاورت در مدینه کرده و در مورد آن می‌اندیشد؛ بگونه‌ای که در شعر خود خیال مهاجرت و منزل‌گزینی در آنجا را در سر می‌پروراند و خود را برای رویارو شدن با آن مهیا می‌سازد.

«در نیت من است که اگر در این راه همراهی نشوم، بر آن به تنهایی صبر خواهم کرد و سوگند می‌خورم که در مورد تو تسلیم نشوم.»

معلوم می‌شود اموری بر سکونت او در مدینه مانع است که مهمترین آن‌ها؛ چنانکه از قصیده‌اش پیدا است، فرزندان کوچکش

هستند که به آن‌ها علاقه بسیار دارد و آنان وی را تشویق به بازگشت به سوی خود می‌کردند. عبدی این امر را در قالب ابیاتی برای پدرش بیان می‌کند. روح انسانی او، وی را از این که دیگران بر ضعف او آگاهی یابند، شرمسار نمی‌کند. او می‌گوید.

«اگر مواعی که تقدیر رقم زده است نبود و کودکانی که بر ایشان نزد هر نغمه سرا و سراینده خوش آواز می‌گیریم.

من آنان را در غربتی رها کرده‌ام و گریه‌ام برای آنان است که هر شاخه تازه جوانه زده و نازکی (دل لطیفی) را می‌سوزاند.

درجایی رها کردم که آخرین نقطه غرب (مغرب) است که در پس آن جز تلاطم امواج دریا و کف چیز دیگری نیست.»

و این سیاح به خود تسلیم می‌گوید - و اگر نتواند به نزد فرزند کوچکش باز گردد - باقی‌مانده عمرش را پایان یافته می‌بیند.

«علاقه و شوقم به تو و یاد تو پیوسته است؛ در روز روشن و هنگامی که بال‌های شب رو به خاکستری و سیاهی می‌رود.»

پی‌نوشت:

۱. استاد دانشکده علوم تربیتی مدینه منوره.
۲. از شهرهای معروف در شرق اندلس یا اسپانیای کنونی است.
۳. ن.ک. به: الاعلام زرکلی، ج ۷، ص ۳۲
۴. سیاح معروف اندلسی که سفرنامه‌اش به «رحله ابن جبیر» معروف است؛ ابوالحسین محمد بن احمد بن جبیر در ۵۴۰ ق. در بلنسیه اندلس به دنیا آمد و در ۶۱۴ ق. از دنیا رفت. بخش قابل توجهی از سفرنامه وی مشاهدات او از سفر حج است. ابن جبیر سفر خود را از غرنامه در

شوال سال ۵۷۸ آغاز می‌کند و در ربیع الثانی ۵۷۹ به مکه می‌رسد و در محرم ۵۸۰ به مدینه وارد می‌شود؛ یعنی او حدود یکصد و ده سال قبل از عبدی به حج رفته است «مترجم».

۵. ن.ک. به: سفرنامه، ص ۲۴
۶. ن.ک. به: سفرنامه، صص ۱۲۸ و ۲۳۴
۷. ن.ک. به: سفرنامه، ص ۲۳۵
۸. سفرنامه، ص ۱

۹. سفرنامه، ص ۱۸۶
۱۰. سبتی، منسوب به شهر سبته در مغرب، مقابل اندلس، از سفرنامه نویسان و سیاحان قرن هفتم است که اندکی پس از ابن جبیر به سفر حج اعزام و سفرنامه خود را نگاشته است، «مترجم».
۱۱. سفرنامه، ص ۱۸۶
۱۲. سفرنامه، ص ۱۱
۱۳. سفرنامه، ص ۱۳ - ۲۷ - ۳۲ - ۱۰۰ - ۱۳۲
۱۴. همان.
۱۵. سفرنامه، ص ۱۰، ۶۴، مقصود از این کلمات فلات وسیع است.
۱۶. همان، صص ۳، ۳۲ و ۳۹
۱۷. همان، ۲۰۳
۱۸. حصار و دیوار شهر مدینه تا قرن دهم همچنان پابرجا بوده است. «مترجم»
۱۹. منظور ملک منصور قلاوون از مماليك ترك مصر و شام است. «مترجم»
۲۰. دارالوضوء تا دوران عثمانی‌ها همچنان اهمیت خود را حفظ کرده بود. «مترجم»
۲۱. مقصودی برحاء در سمت شمال مسجدالنبی است. «مترجم»
۲۲. سفرنامه، ص ۲۰۳
۲۳. سفرنامه، همان ۲۰۱، مقصود وی از چاه امام علی عليه السلام چندان روشن نیست. آیا او به آب‌های علی عليه السلام در منطقه شجره کنونی اشاره دارد. تا آنجا که روشن است، امام علی عليه السلام در داخل مدینه چاهی نداشته‌اند، «مترجم».
۲۴. مقصود وی در حرّه معروف مدینه، حرّه شرقی و غربی است که شهر را در محاصره خود دارد. این حرّه‌ها همان سنگ‌ها و صخره‌های آتشفشانی هستند، «مترجم».
۲۵. همان، صص ۲۹۲ و ۲۹۳
۲۶. تا پایان دوران عثمانی و شرفای مکه، شیعیان بیشترین جمعیت را در مدینه داشته‌اند، «مترجم».
۲۷. مقصود غالی گری است، «مترجم».
۲۸. بنگرید تاریخ‌الشامل المدینه المنوره ج ۲، صص ۱۳۵، ۲۸۸
۲۹. این آتش سوزی در رمضان سال ۶۵۴ ق. رخ داده است؛ یعنی تقریباً ۳۴ سال بعد از سفر عبدری به مدینه. در این حریق منبر پیامبر عليه السلام، درها، خزاین، ضریح، صندوق‌ها، قفسه‌های کتاب، پوشش مرقد و سقف به کلی سوختند، «مترجم».
۳۰. مقصود صحن اول مسجد النبى عليه السلام است، «مترجم».
۳۱. ن.ک. به: سهروری، وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۶۷۱
۳۲. سفرنامه، ص ۲۰۴، این همان صحن اول مسجد النبى عليه السلام است که هنوز هم به همان گونه - البته به جز کف آن - باقی مانده است، «مترجم».
۳۳. همان، ص ۲۰۴
۳۴. مقصودش باید ستون‌های روضه النبى عليه السلام باشد، «مترجم».
۳۵. سفرنامه، ص ۲۱۷
۳۶. پیامبر عليه السلام نمازهای خود را کنار ستونی می‌خواندند که به «المخلقه» معروف شد. ظاهراً چوبی که عبدری به آن اشاره کرده، باید بقایای سوخته همان ستون المخلقه باشد که در آتش سوزی مسجد سوخت و بعد از بازسازی، قسمتی از آن را داخل محراب قرار دادند. در دوران سلطان اشرف قایتبای؛ یعنی در ۸۸۸ ق. حدود دویست سال پس از عبدری، محراب نفیس و یکپارچهای از سنگ ساخته شد، «مترجم».
۳۷. سفرنامه، ص ۲۱۹
۳۸. سفر نامه، ص ۲۱۹
۳۹. این منبر را ملک اشرف قایتبای در ۸۸۸ ق. پس از آتش سوزی ساخت، نه ملک ظاهر بیبرس، «مترجم».
۴۰. یعنی ساد.
۴۱. سهرودی، وفا الوفاء، ج ۲، ص ۵۷۴، از این صندوق امروزه اثری نیست بلکه در ضریح سمت شمال مرقد و سر مبارک پیامبر عليه السلام یک دایره خالی گذاشته‌اند تا موقعیت سر مبارک مشخص شود (مترجم)
۴۲. همان؛ ج ۲، ص ۵۱۶
۴۳. از این مخزن برای نگهداری روغن استفاده می‌کردند تا مشعلها را با آن روشن سازند (مترجم)
۴۴. بگویند، همان، ج ۲، ص ۵۱۶
۴۵. همان، ج ۲، ص ۵۲۷
۴۶. سفرنامه، ص ۲۰۵
۴۷. خوفه ابوبکر در سمت غرب مسجد قرار داشته است و اکنون نیز کمی داخل ابواب صدیق تابلوی با نام خوفه ابوبکر دیده می‌شود. ابوبکر در این مکان زندگی می‌کرده است (مترجم)
۴۸. سفرنامه، ص ۲۰۴
۴۹. سفرنامه، ص ۲۰۶
۵۰. سفرنامه، ص ۲۰۷